



این روزها که جهان از حضور یک فرمانده بزرگ خالی است، به سراغ سرباز او می‌رویم تا از خاطرات و روایت‌هایش از فرماندهی آن انسان بی‌نظیر بنشینیم و عشق و محبت او را دوباره در دیوارهای قلعه‌های حک کنیم. می‌نشینیم به پای صحبت‌های کسی که از روزهای سخت جنگ در کنار حاج قاسم می‌گوید، از فرماندهی او که بر قلب‌ها و دست‌های سربازان حکومت می‌کرد، از تکیه‌گاه ایمان و اعتقاد عمیقش. او برایمان از دو راز بزرگ زندگی سردار سلیمانی پرده برمی‌دارد: راز خدمت به والدین و قدم نهادن در مسیر شهدا، که باعث شد او به چنین مقام والایی برسد.

سید محمد مشکات الممالک

من احمد حمزه‌ای، یازنشته سپاه، هستم. آشنایی من با سردار سلیمانی به سال ۱۳۶۰ بازم می‌گردد. در آن زمان من حدود ده، یازده ماه در جبهه بودم و پاسدار شده بودم. در لشکر ثارالله (ص) به عنوان مربی آموزش نظامی فعالیت می‌کردم، جایی که حاج قاسم فرمانده این لشکر بودند، البته در آن زمان لشکر هنوز تیپ بود. به همین دلیل، ارتباط ما از همان ابتدا شکل گرفت، چرا که عمده فعالیت‌های حاج قاسم در حوزه آموزش و مربی‌گری بود.

**نخستین دیدارها**

قبل از آنکه ارتباط نزدیک‌تری پیدا کنیم، در زمان حضور من به عنوان بسیجی در تیپ ثارالله (ص)، با حاج قاسم یک آشنایی عمومی داشتیم. سلام و علیک‌هایی که آن زمان میان یک بسیجی ساده و فرمانده تیپ رد و بدل می‌شد، با ارتباطات فطری‌مان تفاوت بسیاری داشت. ولی در جبهه و در شرایط عملیاتی، این آشنایی بیشتر و عمیق‌تر شد. یکی از اصلی‌ترین زمینه‌های آشنایی و همکاری ما، حوزه آموزش بود. من به عنوان فرمانده گردان و مربی آموزشی، همکاری نزدیکی با حاج قاسم داشتم. بیشتر مراودات ما با سردار سلیمانی در زمان‌های آماده‌سازی برای عملیات‌ها بود. قبل از هر عملیات، ما به عنوان مربی‌ها، جلسات آموزشی و تجزیه و تحلیل برگزار می‌کردیم. حاج قاسم هم در این جلسات حضور داشت و بسا تجربیات خود در خصوص تاکتیک‌ها و تکنیک‌های جنگ، به روزرسانی‌های لازم را برای ما ارائه می‌کرد.

**تجزیه و تحلیل عملیات‌ها**

در این جلسات، به تحلیل عملیات‌های گذشته می‌پرداختیم تا از تجربیات آنها در عملیات‌های آینده بهره ببریم. به طور مثال، نحوه شکستن خط دشمن، عبور از موانع، و برخورد با کمین‌ها مواردی بودند که به طور مستمر مورد بررسی قرار می‌گرفتند. برای هر عملیات جدید، ما تلاش می‌کردیم تا بهترین روش‌ها را با استفاده از تجربیات گذشته به کار بگیریم. این هم‌افزایی و توجه به جزئیات در تمامی عملیات‌ها، از ویژگی‌های برجسته همکاری با حاج قاسم بود.

یکی از دستاوردهای مهمم از این تحلیل‌ها، ابتکارانی بود که برای بهتر شدن عملکرد در میدان جنگ به کار می‌بستیم. به عنوان مثال، در آغاز، در برخی عملیات‌ها شاهد آن بودیم که بچه‌ها کارت پلاک نداشتند و یا پلاک‌هایشان آسیب می‌دید. پس از آن تجربیات، تصمیم گرفته شد که اسم بچه‌ها را بر روی لباس‌هایشان بنویسیم تا اگر در میدان جنگ پلاک‌ها آسیب دید، شناسایی آنها مشکل‌ساز نشود. این نوع تجزیه و تحلیل‌ها، در طی عملیات‌های مختلف همچون خیبر و بدر، به شدت تأثیرگذار بود.

**هماهنگی و هدایت در میدان نبرد**

در حین عملیات‌ها، نقش سردار سلیمانی در هدایت و هماهنگی نیروها بسیار برجسته بود. فرماندهی عملیات‌ها و ارتباطات مداوم با بی‌سی، بخشی از وظایف سردار بود. او به وقت و بموقع فرمان‌های لازم را صادر می‌کرد و بسه تمامی فرماندهان و گردان‌ها توصیه‌ها و توجهات لازم را ارائه می‌داد. به طور مثال، ممکن بود شرایط به گونه‌ای تغییر کند که نیاز به تغییر مسیر یا اتخاذ تصمیمات جدیدی برای انجام مأموریت‌ها وجود داشته باشد. در این شرایط، حاج قاسم همیشه فرماندهی کارآمد و بی‌نظیری بود که توانست با تجزیه و تحلیل وضعیت، بهترین تصمیمات را بگیرد. در نهایت، می‌توان گفت که در تمام عملیات‌ها، ما همیشه بر اساس شرایط‌العمل‌ها و تجزیه‌های حاج قاسم، تمامی فرماندهان و نیروها وظایف خود را به درستی انجام می‌دادند. هدایت‌های او باعث می‌شد که تمامی افراد از مأموریت‌های خود به درستی آگاه شوند و هیچ گاه از هدف نهایی منحرف نشوند. در عملیات کربلای والفجر ده، زمانی که بر ارتفاعات ماهوت و مناطق صعب‌العبور مسلط بودیم، لخطاتی به یاد ماندنی رقم خورد. عملیات قرار بود ساعت ۹ شب آغاز شود، اما به دلیل تغییراتی که پیش آمد، ساعت آغاز عملیات به ۱۰ صبح موکول شد. در این شرایط، حاج قاسم با من از طریق بی‌سیم تماس گرفت و گفت: «احمد، چی کار می‌کنی؟ یک دسته از اون طرف بفرست».

در جریان عملیات، ما موفق شدیم که ارتفاعات را تصرف کنیم، اما در مسیر حرکت، برخی از بچه‌ها زخمی شدند. یک گروه‌ان از نیروهایمان وسط راه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و زخمی شدند. در این شرایط، من از حاج قاسم درخواست کمک کردم. حاج قاسم در ابتدا نمی‌دانست که نیروهای ما زخمی شده‌اند و اصرار داشت که با همان نیروهای که داریم، عملیات را ادامه دهیم: «با همان‌ها کارت را تمام کن».

اما من به او گفتم که هنوز نیروهای زخمی به من نرسیده‌اند و نمی‌توانم از آنها استفاده کنم. حاج قاسم همچنان اصرار داشت که به همان نیروها کار را ادامه بدهیم و تأکید می‌کرد که نباید تلفات بیشتر بدهیم.

**لحظه‌ای قهر برای فرمانده**

در این لحظات بحرانی، من از شدت فشار عصبی با حاج قاسم قهر بودم و دیگر به درخواست‌هایش پاسخ ندم. هر چه او با بی‌سی من صدایم می‌زد، جواب نمی‌دادم. پس از مدتی، پیام رسیدی که حاج قاسم متوجه شده بود که نباید زخمی شده‌اند. بلافاصله گروهان دیگری را فرستاد و دوباره با بی‌سی ما من

صحت کرد. این بار او گفت: «فهمیدم که مشکل داشتم.»

حاج قاسم همیشه در عملیات‌ها محکم، جدی و گاهی خشن بود، اما همین ویژگی‌ها باعث می‌شد که همه از او حساب ببرند و فرمان‌هایش به بهترین نحو اجرایی شوند. حتی در پشت بی‌سیم نیز هیچ‌گاه نمی‌توانستی از او کوتاه‌ای بکنی. این نوع برخورد او تنها در شرایط عملیات بود، چرا که او می‌خواست که عملیات‌ها با موفقیت به پایان برسند و کمترین تلفات را داشته باشیم.

**برخورد یک فرمانده**

در یکی از عملیات‌های مهم، من در حال حرکت برای تصرف یک ارتفاع استراتژیک بودم. هدف از این تصرف، دسترسی به جاده‌ای بود که می‌بایست برای اتصال لشکر بعدی به ما مورد استفاده قرار

**روحیه دادن و اقلیت جنگ**
این نوع برخورد حاج قاسم، هرچند در لحظه سخت به نظر می‌رسید، اما در واقع به ما روحیه می‌داد. او می‌خواست به ما یاد بدهد که نباید تنها به کمک دیگران امیدوار باشیم. باید خودمان را آماده کنیم و حتی در شرایط بحرانی هم به خودمان اتکا کنیم. این ادبیات، که به نظر ممکن است تند باشد، در واقع از نوعی محبت و دلسوزی حکایت داشت.

## مسئول روایتگران ایثارگر کرمان در گفت‌وگو با کیهان مطرح کرد

# حاج قاسم سلیمانی

# از فرماندهی مقاومت تا نماد جهانی ایستادگی

حاج قاسم سلیمانی معتقد بود که در میدان جنگ، ما دو سلاح داریم: یکی سلاح معنوی، که همان ایمان است، و دیگری سلاح فیزیکی که در برابر سلاح‌های پیشرفته دشمن چندان مؤثر نیست. بنابراین، باید بیشتر به سلاح اولی، یعنی ایمان و تقوا، اتکا کنیم. حاج قاسم همواره بر این تأکید داشت که باید روی ایمان و تقوای خود کار کنیم، زیرا ایمان و توسل به خدا از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. او در کنار آموزش‌های نظامی، همیشه به از تقای معنویت نیروها نیز توجه داشت.

**شجاعت در برابر سختی‌ها**

در میدان جنگ، زمانی که به مشکلاتی همچون عبور از سییم‌خاردارها یا مواجهه با آتش سنگین دشمن می‌رسیدیم، حاج قاسم تأکید داشت که اگر شجاعت و ایمان نداشته باشی، نمی‌توانی پیش

خودت فکری کنی و جلوی خونریزی را بگیري.» این آموزش به نیروها نشان می‌داد که در شرایط بحرانی، باید تنها به خود تکیه کنند. حاج قاسم معتقد بود که در شرایط سخت جنگی به کمک دیگران امیدوار باشیم. باید خودمان را آماده کرد. در یکی از عملیات‌ها، وقتی یکی از سربازان زخمی شد و شروع به جیغ و داد کرد، حاج قاسم به او گفت: «اگر زخمی شدی، باید روحیه بدهی و دیگران را در واقع از نوعی محبت و دلسوزی حکایت داشت.

می‌دانستیم که حاج قاسم به‌طور شخصی به حرم حضرت رقیه (سلام‌الله‌علیها) نرفته بود، اما محبت مردم نسبت به او آن قدر زیاد بود که خادم حرم به‌خاطر ارتباط با حاجی، در را به‌روی ما باز کرد. این خاطره تنها یکی از نمونه‌هایی بود که نشان می‌دهد حاج قاسم چقدر در دل مردم جا داشت. نه‌تنها در سوریه، بلکه در افغانستان و دیگر نقاط دنیا، مردم به‌طور خاصی او را دوست داشتند و

همیشه بر اساس معنویت و خدمت به خدا بود. اکثر فرماندهان و کسانی که در جنگ شهید شدند، از قشر مستضعفین و کسانی بودند که مثل حاج قاسم در برابر سختی‌ها تاب آوردند. حاج قاسم، با پشتکار و ایمان به خدا، به مقام فرماندهی رسید. او در جنگ‌های جنوب شرق کشور به عنوان یکی از فرماندهان میدانی شناخته شد و در این مسیر از شهید شدن دوستانش درس‌هایی آموخت که به او کمک کرد تا به فرماندهی که امروز می‌شناسیم، تبدیل شود.

حاج قاسم کسی بود که خدا معامله کرد و خدا عشق و محبت او را در دل مردم فرار داد. به همین دلیل بود که حتی بچه‌های دمساله می‌گفتند: «حاج قاسم!» و از او یاد می‌کردند. این مهر الهی که خدا در دل مردم نسبت به او انداخت، در عمل ثابت شد. یکی از دوستانم تعریف می‌کرد که پس از شهادت حاج قاسم، پچاشش که تنها ده سال داشت، همچنان به شدت برای او گریه می‌کرد. در حالی که او حاج قاسم را هرگز از نزدیک ندیده بود، با وجود این، محبت و علاقه عمیق نسبت به او داشت.



احترام می‌گذاشتند. این عشق و احترام مردم به حاج قاسم، ناشی از کارهای خالصانه‌ای بود که او انجام داده بود، بدون آن‌که بخواهد دیده شود. حاج قاسم همیشه کاری را انجام می‌داد که از دل و برای خدا بود، و همین باعث شد که مردم او را تا این حد دوست داشته باشند.

**معنویت فرمانده**

در دوران جنگ، وقتی با دشمن می‌جنگیدیم، ابتدا توان مقابله با بعضی‌ها را نداشتیم. امکانات ما بسیار محدود بود. به عنوان مثال، در جنگ ما سیرزه کنار نیروهای انسانی خود را به کمک صدام ارسال کرده بودند و این نشان‌دهنده یک جنگ جهانی بود. در واقع، ایران تنها بود و در مقابل دنیا می‌جنگید. از نظر نظامی، تمام دنیا با ایران می‌جنگید و با سلاح‌های پیشرفته خود، اما ما خودمان سلاح نداشتیم. در این شرایط، باید به چیزی بیشتر از سلاح‌های جنگی متکی می‌بودیم. برای ما، سلاح معنویت مهم‌تر از سلاح فیزیکی بود. این سلاح معنوی باید در دل همه ما وجود می‌داشت زیرا بدون آن، یکی از ویژگی‌های برجسته حاج قاسم بود.

حاج قاسم همیشه به نیروهایش می‌آموخت که جنگ چیزی غیر از یک بازی است و او می‌گفت که در میدان جنگ باید خود را از آسیب‌ها محافظت کنی و برای ادامه مسیر، باید از همه توان خود استفاده کنی. او با آموزش‌هایی که می‌داد، به نیروهایش می‌آموخت، که در جنگ باید خودکفا باشند و در شرایط سخت، به دیگران تکیه نکنند.

**حضور در سایه**

پنده در سال ۱۳۶۰ وارد سپاه شدم و سال ۶۱ به‌طور رسمی خدمت را آغاز کردم. در آن زمان، ما به‌عنوان بسیجی فعالیت می‌کردیم و هنوز طرح‌های رسمی برای خدمت سربازی وجود نداشت. سپس قانونی تصویب شد که طبق آن، هر بسیجی که می‌خواهد خدمت سربازی خود را انجام دهد، می‌تواند به‌عنوان پاسدار خدمت کند. این طرح به‌گونه‌ای بود که همه باید پنج سال به‌عنوان پاسدار فعالیت می‌کردند تا دو سال از مدت سربازی‌شان پوشش داده شوند. در واقع، هیچ‌کس در آن زمان به‌طور رسمی به سربازی نرفت و همه به‌صورت پاسدار خدمت می‌کردند.

یک بار به همراه مفت یا هشت نفر از دوستانم که جزو تیم حفاظت حاج قاسم بودیم، به سوریه سفر کردیم. یکی از خاطرات جالب این سفر، زمانی بود که به حرم حضرت رقیه (سلام‌الله‌علیها) رفتیم. حاج قاسم در آنجا حضور نداشت، اما یکی از خدام حرم که متوجه شد ما بچه‌های حاج قاسم هستیم، به ما گفت: «شما بچه‌های حاج قاسم هستید؟» پاسخ دادیم: «بله.» او مسعق حرم حضرت رقیه (سلام‌الله‌علیها) سر شب سپاس می‌شد، اما خادم حرم به ما گفت که باید گوشه‌های بنشینیم و با مردم را انجام دهیم، چون ما دوستان حاج قاسم بودیم. این قدر محبت و احترام نسبت به حاج قاسم در آنجا وجود داشت که خادم حرم، بدون هیچ‌گونه معللی، حرم را باز کرد و به ما گفت که برویم زیارت کنیم. این رفتار ممتاز امیر، ما را شگفت‌زده کرد.

برو نرزد آن‌ها تا برایت دعا کنند.» حتی اگر پدر و مادر درگذشته باشند، باید به سر قریشان رفت و از آن‌ها دعا خواست. این آموزه‌ها بر اهمیت جایگاه والدین و دعاهای آن‌ها در زندگی انسان تأکید دارند و حاج قاسم نیز به خوبی این آموزه‌ها را در عمل به نمایش گذاشت.

حاج قاسم در سخت‌ترین شرایط، همیشه اول به سراغ پدر و مادرش می‌رفت و آن‌ها را ارج می‌نهاد. حتی در شرایطی که درگیر جنگ‌ها و مسئولیت‌های سنگین بود، هیچ‌گاه این اصل مهم را فراموش نکرد. او برای خودش این را واجب می‌دانست که هر بار به کرمان می‌آمد، ابتدا پیش پدر و مادرش برود. این نوع توجه و احترام به والدین، تأثیر زیادی در تقویت ایمان و روحیه معنوی او داشت.

**رفتار با خانواده شهدا**

یکی دیگر از عواملی که در شکل‌گیری شخصیت معنوی حاج قاسم تأثیر داشت، نحوه تعامل او با خانواده شهدا بود. حاج قاسم نه تنها به عنوان فرمانده‌ای بزرگ، بلکه به عنوان یک انسان با ایمان، پدری مهربان برای فرزندان شهید بود. او در سخت‌ترین شرایط، به بچه‌هایی که پدرانشان شهید شده بودند، محبت و توجه خاصی می‌کرد و این رفتار انسانی و معنوی او باعث شد که خانواده شهدا، پس از شهادت حاج قاسم، احساس کنند که دوباره عزادار شده‌اند، چرا که سردار سلیمانی برای آن‌ها همانند یک پدر بود. این نشان‌دهنده عمق محبت حاج قاسم به خانواده شهدا و اهمیت آنها در دل و ذهن او بود.

**آنچه برای فرمانده مهم است**

یکی از ویژگی‌های برجسته حاج قاسم این بود که همیشه در کنار افراد عادی و مستضعف می‌ایستاد و به آن‌ها کمک می‌کرد. این ویژگی در جنگ‌ها نیز کاملاً مشهود بود. نیروهای مدافع در جنگ‌های مختلف، به ویژه در نبرد با داعش، عمدتاً از قشر مستضعف جامعه بودند. حاج قاسم همواره به این نیروها افتخار می‌کرد و می‌دانست که آنها ستون اصلی مقاومت هستند. او همیشه تأکید می‌کرد که جنگ و پیروزی‌ها از آن کسانی است که از دل مردم و از طبقات پایین جامعه برخاسته‌اند.

بسیاری از مردم پس از شهادت حاج قاسم، به ویژه خانواده شهدا، اعلام کردند که با رفتن او، دوباره احساس یثیمی کردند. این نشان‌دهنده پیوند عمیقی بود که حاج قاسم با این خانواده‌ها داشت و نشان می‌دهد که چگونه در دل مردم ریشه دوانده بود. این نوع محبت و صداقت باعث شد که حاج قاسم پس از شهادتش، نه تنها در ایران، بلکه در دل بسیاری از مردم جهان نیز به یک نماد تبدیل شود.

**معروفیت حاج قاسم پس از شهادت**

حاج قاسم به شکلی خاص و با ویژگی‌های منحصر به فرد خود در دوران زندگی‌اش شناخته نشد. بسیاری از مردم تا پیش از شهادتش، او را به طور کامل نمی‌شناختند و تنها به عنوان یک فرمانده نظامی مهم در جبهه‌های جنگ می‌شناختند. اما پس از شهادت او، جایگاهش به طور وسیع‌تری شناخته شد و مردم بیشتر با ویژگی‌های انسانی، معنوی و فداکاری‌هایش آشنا شدند. این معروفیت پس از شهادت ناشی از محدودیت‌های رسانه‌ای و عدم توجه کافی به شخصیت او در دوران حیاتش بود. اما پس از شهادتش، مردم عمق شخصیت او را بیشتر درک کردند و این باعث شد که او به یک نماد بزرگ در تاریخ ایران و جهان تبدیل شود.

حاج قاسم سلیمانی به عنوان «سردار دل‌ها»نه تنها در ایران، بلکه در سراسر جهان شناخته شده است. یکی از مهم‌ترین دلایل این محبوبیت، تشییع جنازه میلیونی او پس از شهادت بود که نشانه‌ای از ارتباط عمیق و بی‌مثال او با مردم بود. این حضور گسترده مردم در مراسم تشییع جنازه، نشان‌دهنده جایگاه ویژه‌ای است که حاج قاسم در دل‌ها و ذهن‌ها داشت. مردم از اقتدار مختلف، مسلمانان تا مسیحیان، از سنی‌ها تا شیعه‌ها، با زبان‌های مختلف، برای تشییع او حضور پیدا کردند. حاج قاسم هیچ‌گاه به مذهب یا ملیت انسان‌ها توجه نداشت. برای او جان انسان‌ها مهم بود و برای نجات آن‌ها از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد. در نبردهای مختلف، او بارها دستور می‌داد که حتی رسانه‌هایی که از نظر نظری فرهنگی به‌طور کامل متفاوت با مسلمانان بودند، نجات یابند. این رفتار انسان‌دوستانه و بدون توجه به مرزهای مذهبی و ملی، او را به فردی محبوب در میان مردم تبدیل کرد. در مواقع حملات تروریستی و بمباران‌ها، حاج قاسم و یارانش همواره با شدت و احتیاط عمل می‌کردند. از آن‌ها می‌خواستند که از مواقی که حمله‌ای صورت می‌گیرد، مردم را از خطر دور کنند و به مکان‌های امن‌تر منتقل کنند.

این هوشیاری و استراتژی در برابر حملات تروریستی نشان‌دهنده آمادگی ذهنی و عملی آن‌ها برای مقابله با دشمن بود. آن‌ها نمی‌خواستند که مردم بی‌گناه قربانی شوند و همیشه به فکر نجات جان مردم بودند.

**شهادت و تقویت انقلاب اسلامی**

شهادت سردار سلیمانی، هرچند که به‌طور شخصی برای خانواده و نزدیکانش دردناک بود، اما عمیق از تربیت خانوادگی و ارتباط او با والدینش ریشه داشت. در یک جلسه‌ای که او در آن حضور داشت، یکی از افراد جمله‌ای گفت که به نظر حاج قاسم بسیار مهم بود: «من یک سال درس را رها کردم برای خدمت به پدر و مادرم.» این جمله نشان‌دهنده اهمیت احترام به والدین و دعای آنان در زندگی او بود. حاج قاسم نیز مانند بسیاری از انسان‌های بزرگ، به این باور رسیده بود که دعای پدر و مادر برای عاقبت به خیری و موفقیت انسان در زندگی، جایگاهی بسیار ویژه دارد.

در اسلام نیز روایات زیادی وجود دارد که بر اهمیت دعا و توجه به پسر و مادر تأکید می‌کند. یکی از این روایات اشاره می‌کند که فردی برای درخواست دعا به پیامبر اسلام(ص) مراجعه می‌کند، اما پیامبر به او می‌گوید: «اگر پدر و مادر زنده‌اند،